

مقاله‌ی استاد شفيعی کدکنی

بهاء‌الدین خرمشاهی

علائم ریاضی / منطقی نوپدید بسازم. ولی می‌توان گفت یا لااقل اندیشه کرد که انسان = حیوان ناطق (/ عاقل)، چون تعریف حد و رسمش درست است، عکسش هم درست درمی‌آید: حیوان ناطق (/ عاقل) = انسان. دو مثال خوب و شیرین دیگر را که استاد شفيعی زده‌اند، اولی از عبید زاکانی‌ست: خطیبی را گفتند: مسلمانی چیست؟ گفت: من مردی خطیبم، مرا با مسلمانی چه کار؟

دومی عرفی و ساده، تعبیر طنزآمیز و عمیق کودک که می‌خواست «گم‌شدن» اسباب‌بازی را ببیند.

۲- در دو مثالی که نقل شد اجتماع نقیضین (با شرط و شروطی که فرموده‌اند) = طنز [تازه اگر علامت = هم اختلال در بحث ایجاد می‌کند، کنارش می‌گذاریم و] می‌گوییم چرا در این دو مورد تعریف طنز، با آن که جایش یعنی جای طرفین مساوی (=) عوض شده صادق است و در آن مورد اول نیست؟...

اما استاد شفيعی تعدادی مثال دیگر هم زده‌اند: ارزشی "ارزان‌تر از مفت"، "فلان هیچ‌کس است و چیزی کم"، "فلان از هیچ، دو جو کم‌تر ارزد" یا "فلان ظرف پر از خالی‌ست" این‌ها همه تصاویری [این‌بار هنری را نیاورده‌اند] از اجتماع نقیضین است و اوج طنز.

۳- اولاً به نظر این بنده این‌ها همان مسأله یا به تعبیر بنده مشکلی را دارند که شعر واعظ قزوینی داشت. بدون مته به خشخاش‌گذاری و ادعای این‌که بعضی از آن‌ها مثل "ارزان‌تر از مفت" دارای اجتماع نقیضین نیست یا اجتماع ضدین است یا با تعریف منطقی نقیض، وفق ندارد. زیرا نقیض یک‌چیز، رفع / نفی آن است. یعنی نقیض مفت می‌شود نا - مفت، و ضد آن می‌شود گران، ولی با این ایرادهای

عرض معذرت چون و چرا کنم. نخستین داور هم خود ایشان و سپس خوانندگان اهل نظر.

۱- ایشان سپس توضیحی منطقی و محال بودن اجتماع نقیضین را به روشنی به میان آورده‌اند، بعد مثال / مصداقی را که بیتی از واعظ قزوینی (شاعر صفوی) است، عرضه می‌فرمایند.

ز خود هر چند بگیریم، همان در بند خود باشم

رم آهوی تصویرم، شتاب ساکنی باشم شگفتا، اولین نمونه‌یی که ایشان از اجتماع نقیضین / ضدین [که در این‌جا ضدین است چون هر دو، امر وجودی هستند] طنز نیست، البته تصویر هنری هست. مجموعاً آن‌که تصویری هنری اجتماع [نقیضین] ضدین هست، یعنی هر دو رکن تعریف ایشان را دارد.

بنده نه طبعاً و نه عقلاً به جدل (مگر جدال احسن به تعریف قرآنی که امری ممدوح و مفید است) علاقه‌یی ندارم. تازه، مگر جدل گرهی از مشکل و بحث باریک‌فیمابین می‌گشاید؟ این‌جا مقام عرض ادب، عرضه و عرصه‌ی برهان است.

استاد می‌توانند در پاسخ بگویند، تو سخن مرا عکس کرده‌یی، یعنی من (دکتر شفيعی) گفته‌ام: طنز تصویر هنری اجتماع نقیضین / ضدین است، نه این‌که تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین طنز است.

در پاسخ عرض می‌کنم با کسب اجازه تعریف ایشان را با یک علامت ریاضی ساده که هیچ قلب ماهیتی ایجاد نمی‌کند، بازگویی می‌کنیم: طنز = [مساوی‌ست با] تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین. این کار را فقط برای تسهیل کار و سهولت بیان انجام داده‌ام و زبانی هم به تعریف ایشان نزده‌ام. ضمناً جای خوش‌وقتی‌ست که بنده منطقی ریاضی نمی‌دانم تا بحث را آکنده از

□ مقاله‌ی متین و نغز و پرمغزی از دوست دیرین باریک‌بینم، جناب استاد دکتر شفيعی کدکنی، با عنوان "طنز حافظ" [ر. ک. حافظ شماره ۱۹]، مقاله‌یی است فشرده و پر از کلمات قصارگونه، آرزو کردم و هنوز به لطف خدا و همت استاد، امیدی برای برآورده شدن این آرزو وجود دارد که این مقاله گسترشی را که سزاوار آن است پیدا کند و پهنا و درازنای آن هم به اندازه‌ی ژرفنای آن شود.

جناب دکتر شفيعی تعریف قاطعی از طنز به دست داده‌اند، از این قرار: شاید مقالات و کتاب‌های بسیاری در باب طنز حافظ نوشته شده باشد و من در این لحظه به هیچ‌کدام از آن مقالات و کتب احتمالی کار ندارم. من در این یادداشت براساس تعریفی که خودم از طنز دارم، این مسأله را بررسی می‌کنم و معتقدم تا این لحظه تعریفی جامع‌تر و دقیق‌تر از این تعریف در باب طنز، در هیچ زبانی نیافته‌ام. براساس این تعریف، طنز عبارت است از: «تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین» (ماهانامه‌ی حافظ، شماره ۱۹، مقاله‌ی «طنز حافظ»، ص ۳۹).

در تعریف تعریف، گفته‌اند باید جامع و مانع باشد و اطّراد (کلیت) داشته باشد. جامع یعنی فراگیر همه‌ی افراد / مصداق‌هایش و مانع یعنی طردکننده‌ی اغیار = هر چه منطقی (مفهوماً) یا مصداقاً (در همه‌ی نمونه‌هایی که قاعدتاً باید مشمول آن‌ها باشد) داخل آن تعریف نباشد یعنی: الف - در مورد همه‌ی نمونه‌هایی که مطابق و موافق آن تعریف درمی‌آید، صادق باشد. ب - در مورد جز آن / غیر از آن، صادق نباشد، یعنی موافق و مطابق درنیاید.

این دوستدار، که خود را شاگرد آثار استاد شفيعی می‌دانم، از محضر ایشان اجازه می‌خواهم، قدری منتقدانه (با آن‌که بضاعتی ندارم) در این باب بازاندیشی و با

نیش‌غولی کاری نداریم. این‌ها نوعی محال‌گویی‌ست و گزاف و مبالغه‌ی مستعار، که در زبان ادبی یا غیررسمی و عامه و عامیانه بسیار است و شاید اصولاً چیز دیگری باشد. باری، مهم این است که هم در اجتماع نقیضین / ضدین بودن آن‌ها جای تردید و حتاً ایراد هست و هم در طنز بودن آن‌ها. ایراد بر تعبیراتی‌ست که به هر حال نوعی تناقض / تضاد یا شبه تناقض / تضاد دارد. اما نه طنز است، نه اوج طنز، و نه گونه‌هایی از تصویر هنری دارند.

از این‌ها هنری‌تر هم چه بسیار در ادب قدیم و جدید فارسی [یا حتاً فرهنگ عامه یا زبان عامیانه هست] که آن‌ها هم هرچه باشد و از هر اجتماعی پدید آمده باشد، حتاً با قطع نظر از اجتماع نقیضین / ضدین با موازین و تعاریف دیگر و واکنش اهل زبان فارسی و فرهنگ ایرانی [جهانی] هم طنز نیست.

نظامی گوید:

ای محرم عالم تحیر
عالم ز تو هم تهی و هم پر

که شرط / شروط تعریف استاد شفیعی را دارد اما نه در عصر نظامی، نه در فاصله‌ی عصر او تا عصر ما و نه در عصر ما هیچ خواننده‌ی نسبت به آن‌ها تلقی و واکنشی که در قبال طنز دارد، ندارد. مثال از این دست بسیار است. بی‌شبهه در ذهن استاد شفیعی ده‌ها برابر محفوظات بنده، مثال هست. اگر مثال می‌زنم برای ایشان نیست، برای همه‌ی خوانندگان است و به اقتضای [نحوه‌ی پیشرفت] بحث.

یک غزل از میان ده‌ها غزل ناب و دارای تناقض از مولانا نقل می‌کنم که در جاهایی که تناقض / اجتماع نقیضین یا ضدین آشکارتر یا برجسته‌تر است، آن بیت و مصرع‌ها را با حروف سیاه می‌آوریم:

وه چه بی‌رنگ و بی‌نشان که منم

کی ببینم مرا چنان که منم

گفتی اسرار در میان آور

کو میان اندرین میان که منم

کی شود این روان من ساکن

این چنین ساکن روان که منم

بحر من غرقه گشت هم در خویش

بوالعجب بحر بیکران که منم

این جهان و آن جهان مرا مَطْلَب

کاین دو گم شد در آن جهان که منم

فارغ از سودم و زیان چو عدم

طرفه بی‌سود و بی‌زیان که منم

گفتم ای جان تو عین مایی گفت

عین چبود در این عیان که منم

گفتم آنی بگفت‌های خموش

در زبان نامدست آن که منم

گفتم اندر زبان چو درنامد

اینبت گویای بی‌زبان که منم

بانگ آمد چه می‌دوی بنگر

در چنین ظاهر نهان که منم

(کلیات شمس / دیوان کبیر، با تصحیحات و

حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، جز چهارم، ص ۸۰ - ۷۹).

این اشعار تناقض / تضادهای هنری یا

همراه با تصویر هنری دارد، اما بدون

کوچک‌ترین رایحه‌یی از طنز.

نقل از سنایی، عطار و دیگران بسیار

می‌توان کرد. اما چرا از حافظ دور افتادیم؟ در

حافظ جز ابیات متعدد و پراکنده، غزلی

هست به مطلع "ای بی‌خبر بکوش که

صاحب‌خبر شوی"، که سرشار است از اجتماع

ضدین / نقیضین بدون رایحه‌یی از طنز.

استاد شفیعی شواهد خوبی از شعر حافظ

آورده‌اند که شاید منطبق‌ترین آن‌ها با

تعریف ایشان از طنز این بیت باشد:

کرده‌ام توبه به دست صنمی باده‌فروش

که دگر می‌نخورم بی‌رخ بزم‌آرایی

که شرح شیوا و روشنگری در توضیح

روابط متناقض و متضاد اجزای بیت

آورده‌اند.

سپس چهار بیت دیگر آورده‌اند که دو

تای اول همان طنز ملایم یا کم‌رنگ معهود

را دارد [و بنده نظرم را بیشتر گفته‌ام که

اصولاً در هنر، حتاً فیلم و نمایش کم‌دی هم،

تا چه رسد به سحر حلال شعر زلال و ظریف

حافظ: طنز کم‌رنگ بهترین طنز است]، اما

دو تای دیگر کم‌ترین نشانه‌یی از طنز، سهل

است تناقض و تضاد منطقی مورد نظر استاد

شفیعی ندارند. نقل از بنده و داوری با

نویسنده و خواننده:

خدا را محتسب ما را به فریاد داف و نی بخش

که ساز شرع ازین افسانه بی‌قانون نخواهد شد

* * *

من که شب‌ها ره تقوی زده‌ام با داف و

چنگ

این زمان سر به ره آرم چه حکایت باشد

* * *

خرقه‌ی زهد و جام می‌گرچه نا در خورهمند

این همه نقش می‌زنم از جهت رضای تو

* * *

در مقامی که صدارت به فقیران بخشند

چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی

پیداست که داشتن خرقه‌ی زهد و

پرداختن به جام می‌یا در بیت بعد (چهارم)

صدارت داشتن فقیران اگر تضادی دارند، از

مقوله‌ی تضاد ادبی / بلاغی‌ست، نه

منطقی. طبق توضیح خود ایشان از تضاد

منطقی "از دیدگاه منطقی نمی‌توان تصور کرد

که یک چیز هم سیاه باشد، هم سفید... و

هوشمندانه به این تفاوت، توجه دارند،

چنان‌که در شرح لطایف و ظرایف بیت

کرده‌ام توبه به دست صنمی باده‌فروش...

این توجه خود را نشان داده‌اند: "در این بیان

طنزآمیز و شگفت‌آور، چندین نوع تناقض یا

تضاد به یک‌دیگر گره خورده است [و پراکنز

بعدی از خود ایشان است، نه از بنده] (و این

از نوع صنعت تضاد، که در کتب بدیع مورد

بحث قرار گرفته است، نیست و در حقیقت

ربطی به آن صنعت ندارد) پس به تصریح

خودشان (لااقل دو مورد) مراد تناقض و

تضاد منطقی‌ست؛ و دو مورد اخیر در بیت

سوم و چهارم از نوع تضاد یا طباق

بدیعی‌ست و جمع آن‌ها منطقی‌بی‌اشکال

است، چنان‌که خود حافظ هم آن‌ها را

مانعه‌الجمع نشمرده است.

۴- در این‌جا جناب دکتر شفیعی،

نتیجه‌یی را که ما با این همه اطاله و اطناب

می‌خواستیم استنباط و استنتاج کنیم، خود

به صراحت اذعان کرده‌اند: "... از سوی

دیگر، چنان‌که در جاهای دیگر نشان داده‌ام،

تصویر اجتماع نقیضین در تمام موارد،

کاربردی طنزآمیز ندارد..." و چون ممکن

است بفرمایند: قول ایشان را فقط به قدر

اثبات مدعای خویش نقل کرده‌ام، لذا

بقیه‌اش را که با بیان قاطع آن، مانند تعریف

قاطع‌شان از طنز، نمونه‌ی نقیض

counter examples فراوان دارد و

همین نمونه‌های نقیض، تعریف جناب استاد

را از اطراد (کلیت و جامع و مانع بودن) می‌اندازد، نقل می‌کنیم: "و بیان پارادوکسی، یکی از قلمروهای هنرنمایی شاعران در هر زبانی است. اما در این‌جا می‌خواهم به نکته‌یی اشاره کنم که به نظرم در کار حافظ حالتی استثنایی دارد و آن قلمرو طنز اوست. قلمرو طنز حافظ را در سراسر دیوان او، بی‌هیچ استثنایی رفتار مذهبی ریاکاران عصر تشکیل می‌دهد. شما می‌توانید دیوان حافظ را یک‌بار از آغاز تا انجام از این دیدگاه به دقت مورد بررسی قرار دهید، حتّاً یک مورد بیان طنزآمیز نمی‌توانید پیدا کنید که در ساختار معنایی آن بخشی از عناصر مذهب وجود نداشته باشد:

چنین که صومعه‌آلوده شد به خون دلم
گرم به باده بشوید حق به دست شماست
مقدمتاً چند نکته را عرض می‌کنم و سپس قطع نظر از بیت‌های متعددی که از طنز حافظ در همین مقاله نقل کرده‌ام، از نو به سراغ **دیوان حافظ** می‌روم و به فرموده‌ی ایشان آن را از این دیدگاه به دقت مورد بررسی قرار می‌دهم و با آن‌که می‌دانم ده‌ها مورد طنز بدون ارتباط به مذهب و رفتار نابسامان مذهبیان عصر حافظ، در **دیوان** اش وجود دارد، به‌جای یک مورد، قبل از آن‌که مقاله به رساله و کتاب تبدیل شود، چهل - پنجاه موردی، نمونه‌ی نقیض و ناقص فرمایش ایشان، عرضه می‌دارم.

الف - تبدیل حروف نازک عادی به حروف سیاه در جملات منقول از ایشان، یعنی کلمات / عبارات: به نظرم، بی‌هیچ استثنایی، "حتّاً یک مورد" از راقم این سطور و به قصد تأکید [بوده] است.

ب - "به نظرم" در اوایل گفتار ایشان با "بی‌هیچ استثنایی" از نظر منطقی اشکال دارد. به نظرم در بردارنده‌ی گمان و احتمال است، اما بی‌هیچ استثنایی قاطع و قطعی‌ست، و این و این‌ها با هم نمی‌خوانند.

پ - استاد دکتر شفیعی، شریعت را با طریقت، به نحو مبهم و بدون کوچک‌ترین توضیح یا اشاره‌یی یکی گرفته‌اند و اولین بیت استشهادی ایشان، مربوط به طریقت است که دست کم ۱۲ - ۱۰ قرن است که فقط در تاریخ اسلام با هم تخالف و اختلاف دارند. (در ادیان و "عرفان‌های" دیگر

سابقه‌ی برخورد آن‌ها از بیست قرن هم بیش‌تر است. این جسارت را به بنده بیخشند که در شعر حافظ جز دو سه مورد، در موارد دیگر صومعه به معنای خانقاه است و این معنی را نخست‌بار (احتمالاً) بنده بر مبنای معانی ابیات حافظ دریافته و تصریح کرده‌ام ("صومعه" در **حافظ‌نامه**، از طریق فهرست کلمات شرح شده). این را هم باید گفت که هم شیخ و هم مشایخ در شعر حافظ ابهام و دو معنایی دارد هم به معنای شیخ در مذهب / شریعت است و هم شیخ (پیر) و مراد او از مشایخ (شهر) هم دوگانی‌ست: هم اقطاب و مرشدان صوفیه و هم اولیا و بزرگان دین. پس نیمی از ابیات طنزآمیز او که این کلمات دوپهلوی دارد (که ما با استقصای ناقص گفتیم و گرنه فی‌المثل واعظ یا مجلس وعظ هم دوپهلوست و تسبیح و طبلسان و حتّاً خرقة هم، که خود استاد شفیعی و اهل تحقیق بهتر از من می‌دانند)، لاجرم از دایره‌ی شمول حکم ایشان خارج می‌شود.

ت - به نحو گذرا اشاره‌یی هم به پارادوکس کرده‌اند، یعنی جهشی در عبارت منقول ایشان از تناقض / تضاد به پارادوکس (قول دقیق ایشان: بیان پارادوکسی) دیده می‌شود. در این‌جا هم با معذرت عرض می‌کنم پارادوکس و پارادوکسیکال (=پارادوکسی) منطقی و در منطق با تناقض (تضاد که به طریق اولی) فرق دارد، اگرچه شباهت هم دارد. همین است که قدما پارادوکس را شبهه (مثل شبهات زنون یا شبهه‌ی ابن‌کَمُونَه) و شطح (نه هر شطحی، بلکه آن شطح یا شطحیه‌یی که ساختار آمیخته به تناقض و ابهامی به احتمال وجود تناقض / یا دقیق‌تر حکم / امر متناقض‌نما داشته باشد) و در عصر جدید آن را "خلاف‌آمد" (برگرفته از شعر حافظ و نظامی) و دقیق‌تر از همه (حکم / امر) متناقض‌نما نامیده‌اند. علت این‌که آن را متناقض‌نما گفته‌اند و نه متناقض، این است که ساختار پارادوکس / شبهه، چیزی متفاوت با و فراتر از تناقض صرف است و گاه نه تناقض واقعی بلکه تناقض‌نمایی دارد. و دلیل صدق این مدعا این است که بسیاری از پارادوکس‌های منطقی و ریاضی، راه‌حل

پیدا می‌کند. حال آن‌که تناقض (دو قول / حکم متناقض هیچ‌گونه راه‌حلی ندارند، جز این‌که در این مورد هم مانند بعضی پارادوکس‌ها نشان دهیم آن‌چه تناقض انگاشته‌ایم، تناقض نبوده و با تحلیل زبانی یا منطقی / ریاضی - حل / منحل / منتفی می‌شود و اگر شبهه را قوی بگیریم حداکثر و تا آن‌جا که منطق اجازه می‌دهد می‌توان با مسامحه (مسامحه و احتیاط از آن جهت که ممکن است تناقض ادعایی در نهایت، تناقض واقعی نباشد، در پارادوکس هم که اصولاً ابهام تناقض وجود دارد نه تناقض اصلی و اصیل، و گرنه باید هیچ یک از پارادوکس‌ها حل / منحل نشود) گفت هر پارادوکسی تناقض (و غالباً تناقض‌نما) در بردارد، ولی هر تناقضی (ولو اصیل) تشکیل پارادوکس نمی‌دهد. معروف‌ترین و مهم‌ترین پارادوکس یا قول متناقض‌نما در شعر حافظ همان پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت، است. (بقیه در شماره‌ی بعد)

دنباله‌ی

نامه‌های رسیده

بیستمین شماره‌ی **حافظ** را خواندم. کاش به جای سیزده صفحه شعر و داستان، از دیگر داستان‌نویسان بزرگ معاصر مثل صادق چوبک، سیمین دانشور، صمد بهرنگی، بهرام صادقی، سعید سیرجانی، اعتمادزاده، احمد محمود، ابراهیم گلستان و مطلبی چاپ می‌کردید.

اما در نامه‌یی که از این‌جانب در بخش «نامه‌های رسیده» در همان شماره‌ی ۲۰ چاپ شده بود، حقیر اشتباهی کرده بودم که نوشته بودم، مجله‌های **آزما** و **موسیقی قرن ۲۱** بسته شده‌اند. حال این‌که این‌گونه نیست: مجله‌ی **آزما** آخرین شماره‌اش که در کرمانشاه یافتیم، شماره‌ی نوروز بود و این باعث اشتباه بنده گشت و ضمناً این مجله گویا دو ماهنامه شده است. و **موسیقی قرن ۲۱** شکل یک مجله‌ی ادواری را تقریباً به خود گرفته است.

احسان زندی طلب - کرمانشاه